

شگفتی و ارزشمندی سیستان

رسالة «شگفتی و ارزشمندی سیستان» که متن پهلوی آن در این گزارش مورد پژوهش قرار گرفته است، یکی از متون بازمانده جغرافیائی قبل از اسلام ایران می باشد. البته با آنکه این متن و نیز رساله «شهرهای ایران» که قبلاً به طبع رسیده* هردو درخصوص جغرافیای ایران قبل از اسلام تدوین شده اند، ولی با رسالات و کتب جغرافیائی پس از اسلام قابل قیاس نمی باشند. این متن چنانکه بعداً ملاحظه خواهد شد، بیشتر از روی دلبستگی به تاریخ دین نوشته شده، لذا از همین روست که در آن «شگفتی و ارزشمندی سیستان» براساس معیارهای دینی سنجیده و مورد بررسی قرار می گیرد.

نویسنده رساله و نیز زمان نگاشتن آن همچون بسیاری دیگر از متون پهلوی نامعلوم است و متأسفانه از محتویات متن نیز نمی توان برای آن زمانی احتمالی قائل شد. فقط براساس بند ۱۶ می توان گفت که متن در سیستان نوشته شده است.

متن پهلوی رساله حاضر در مجموعه «متن های پهلوی» تألیف جاماسب جی دستور و منوچهر جاماسب آسانا، بخش اول (ص ۲۶ - ۲۵)، چاپ بمبئی، سال ۱۸۹۷ به طبع رسیده است.

به نام یزدان

شگفتی و ارزشمندی سیستان

- ۱- شگفتی و ارزشمندی سرزمین سیستان نسبت به دیگر شهرها از این روی بیشتر و بهتر (است):
- ۲- یکی این که رود هیرمند و دریای فرزندان و دریای کیانسه و کوه اوشداشتار اندر سرزمین سیستان (قرار دارد).
- ۳- زایش و پرورش هوشیدر و هوشیدرماه و سوشانس زردشتان سپیتمان (در آن است و) از آن رستاخیز (خواهند) کردن.
- ۴- یکی این که برپیوند و تخمه دهبان کیانی در این کشور گزند آمد.
- ۵- از فرزندان فریدون، سلم که کشور روم و توج که ترکستان را به خدایی داشتند، ایرج را (که) ایران دهد بود، بیوژدند.

۶- و از فرزندان ایرج به جز^۱ کنیزی کس به نماند.

۷- و سپس فریدون (وی را) به دریای فرزندان برد و (این راز را) پنهان داشت تا پیوند نهم^۲ که از آن کنیز پسر(ی) زاده شد.

۸- پس فریدون به دریای فرزندان شد، (و) از اردویسورا ناهید و دیگر ایزدان که اندر سیستان گاه و مقام (شان) برتر (بود)، برای باز آراستن ایران شهر و فرّه کیان آیفست خواست، (و) با (به دست آوردن) منوچهر و آن آزادگان ستوده آیفست یافت.^۳

۹- یکی این که گشتاسب شاه دین را به دریای فرزندان روایی بخشید.

۱۰- نخست به سیستان و سپس به دیگر ممالک. به (یاری) همپرسگی زردشت وسین اهومستودان بستنی که از شاگردان زردشت نخستین (کس) به داشتن یکصد شاگرد او بود^۴

۱۱- چاشتن^۵ (و) روا داشتن دین اندر سیستان را، (اوستا) نسک^۶ نسک به دوده بهان فرازرفت.

۱۲- بسی بغان یسن خوانده شد چون یسن مهر بزرگ که زردشت^۷ به ویراستن آن (مصمم) بود ویافت.^۸

۱۳- چون گجسته اسکندر رومی^۹ به ایران شهر آمد، آنان را که به آئین مغ مردی می رفتند گرفت و کشت.

۱۴- مرد و ریدگی چند به سیستان فرستاده شدند^{۱۰}.

۱۵- بسی بودند زنان، (و) بود ناپرنائی (که) بسی بغان یسن را استوار دریاد سپردند. بدان^{۱۱} راه، دین اندر سیستان نوبه نو یازگشت و آراسته و پیراسته شد. به جز^{۱۲} به سیستان (به) دیگر جای دریاد سپرده نه.

۱۶- من که (اینک) بدان جای (= در سیستان) هماغ دین را می یزم^{۱۳}، در عوض، برای شادی (روح من) هادختی فرمایند یشتن.

فرجام یافت به درود، شادی، رامش، شاد و فترخ و دیرزیوش و پیروزگرو اهل و (و) کام انجام باد کسی که (این را) نوشت، کسی که (به او) متعلق است، و کسی که (آن را) بخواند.

اشم.

موارد زیر اینگونه قرائت گردد:

1- ēnyā

2- nuhum

3- pas frēdōn ō war ī frazdān šud, u-š az ardwisūr anāhīd (ud) abārīg yazdān kē andar sīstān gāh (ud) mihmānīh abartar, āyaft xwāst pad abāz ārāstan (ī) Ērān-šahr ud xwarrah (ī) kayān; āyaft windād abāg manūščihr ud awēšān ērān-āfrīn.

4- fradum pad sīstān ud pas pad abārīg šahrīhā; pad hampursagīhī zardušt ud sēn (ī) ahūmstūdān ī bustīg, čiyōn (az) hāwištān ī zardušt fradum pad (ē-) sad hāwištīh ōy būd.

5- čāštan

6- nask

7- zardušt

8- windād

9- hrōmīg

10- frēstād hēnd

11- pad-iz

12- ēnyā

13- yazēm

توضیح برخی از واژه های متن:

۱- *sīstān*: سیستان؛ فرم قدیم: سکستان *sakistān* به معنی: سرزمین «سکاها».

عربی: سجستان.

«سیستان که مراجع قدیم عرب آن را سجستان نامیده اند و از کلمه فارسی «سگستان» مأخوذ گردیده نام جلگه ای است در اطراف دریاچه زره و خاور آن دریاچه که شامل دلتای رود هیرمند و رودخانه های دیگر که به دریاچه زره می ریزند می شود. ارتفاعات ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا واقع اند معروف بود به زابلستان. سیستان به فارسی نیمروز هم نامیده شده. (لسترنج، ص ۳۵۸). «..... در داستانهای قدیم ایرانی سیستان و زابلستان از این جهت شهرت و اهمیت دارد که موطن زال، پدر رستم، پهلوان نامور باستانی ایران، است. در آغاز خلافت عباسیان سیستان از این جهت نیز شهرت پیدا کرد که پادشاهان صفاری از آنجا برخاستند و در نیمه دوم قرن سوم بر قسمت عمده جنوب و خاور ایران استیلاء یافته رأیت استقلال برافراشتند.» (همان، ص ۳۵۹).

۲- *hēdmand*: هیرمند. اوستا: *haētumant*

«بزرگترین رودخانه ای که آب آن به دریاچه زره می ریزد رودخانه بزرگ هیلمند است که یاقوت درباره آن شرحی مفصل نوشته گوید آب هزارنهر به این رودخانه وارد می شود. یاقوت اسم این رودخانه را «هندمند» ضبط کرده، اما هندمند البته از اشتباهات کاتبان است. حمدالله مستوفی نام رودخانه را هیرمند نوشته و آن را آب زره نیز نامیده است. هیلمند تلفظ جدید آن است که از همه شایع تر می باشد. سرچشمه این رودخانه بزرگ در کوهستان بین غزنه و بامیان است که امروز در خاک افغانستان واقع شده و در قرون وسطی به ناحیه (یا مملکت) غور معروف بود. هیلمند به سمت جنوب باختری سیر نموده به دره پهنآوری معروف به «زمین داور» سرازیر می گردد تا به شهر بست می رسد و در آنجا رودخانه قندهار که بلاد رنج را سیراب می سازد از سمت چپ به آن ملحق می گردد.» (همان، ص ۳۶۳).

۳- *frazdān*: فرزندان. اوستا: *frazdānu*. دریاچه ای است در سیستان.

«فرزدان ... اسم دریاچه ای است، نظریه محل سلطنت کی گشتاسپ باید در سیستان واقع باشد. بندهش نیز در فصل ۲۲ فقره ۵ می نویسد: فرزندان در سکستان (سیستان) واقع است ... سرچشمه فرزندان به فراخکرت پیوسته است. بهمین پشت در فصل ۳ فقره ۱۳ می گوید هوشیدر نخستین موعود مزدیستان در کنار دریاچه فرزندان تولد خواهد یافت ...» (یشها، ج ۱، ص ۲۸۵).

۴- *kayānsē*: کیانسه، کانسه = دریاچه هامون.

«بنا به روایت بندهش (ص ۸۴ س ۴) دریاچه کیانسه (یا کانسه) در سیستان قرار دارد و نخست در آن حیوان موذی و مار و وزغ وجود نداشته و آبش شیرین بوده است. بنا به روایت همین کتاب افراسیاب هزار چشمه آب کوچک و بزرگ از جمله رود هیرمند و وادینی و شش رودخانه قابل کشتیرانی دیگر را که به این دریاچه می ریخت از میان برد و مردمان را در جای آنها مستقر کرد.» (ترجمه مینوی خرد، ص ۱۳۱).

۵- *ušdāštār*: اوشد اشتار. کوهی است در سیستان. شاید کوه خواجه در کناره شرقی هامون با ۱۶۵

متر ارتفاع. «اوشیدم و اوشیدرنه هردو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت به الهام غیبی رسید، به قول بندهش در سیستان واقع است و در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشتارگر دیده است. معنی لفظی آن هوش بخشنده است.» (یشتها، ج ۱، ص ۶۵).

۶- hušēdar : هوشیدر = اولین پسرزاده نشده زردشت.

پازند: hušēkar، از اوستا: uxšyat.ərəta

«زردشت سه بار با زن خود هوو (hvōv) نزدیکی کرد و نطفه او به زمین رفت. نریوسنگ ایزد، روشنی و زور آن نطفه را برگرفت و برای نگاهداری به ناهید ایزد سپرد تا در هنگام خود با نطفه مادران آنان بیامیزند. برای نگاهداری این نطفه ها ۹۹۹۹۹۹ فروهر مقدسان گماشته شده اند (بندهش، ص ۲۳۶، س ۵ به بعد). جای نگاهداری این نطفه ها دریاچه کیانسه (=هامون) است و گویند این نطفه ها مانند سه چراغ درین این دریاچه می درخشند (بندهش، ص ۲۶۰، س ۹ به بعد) سی سال مانده به پایان سده دهم از هزاره زردشت دوشیزه ای به نام «نامبگ پد» (=کسی که دارای پدر نامی است) که نسبت به زردشت می رسد در آب می رود و می نشیند و از آن می خورد. نطفه زردشت در بدن او داخل می شود و هوشیدر به وجود می آید و این همان نطفه ای است که مرتبه سوم قبل از آخرین بار زردشت در هوو نهاده بود. آن دوشیزه نه قبل از پانزده سالگی و نه پس از آن با هیچ مردی هم بستر نمی گردد تا هوشیدر متولد شود...» (ترجمه مینوی خرد، ص ۸ - ۸۷).

۷- hušēdarmāh : هوشیدرماه، دومین پسرنازاده زردشت پس از هوشیدر.

پازند: hušēarmā، از اوستا: uxšyat.nəmah

«سی سال مانده به پایان هزاره هوشیدر دوشیزه ای به نام «وه پد» که نسبت به زردشت می رسد، در آب می رود و می نشیند و از آن آب می خورد و نطفه زردشت که مرتبه قبل از آخرین بار آن را در هوو نهاده بود، در بدن آن دوشیزه داخل می شود و از آن هوشیدرماه به وجود می آید...» (همان، ص ۹۱).

۸- sōšāns : سوشانس، سوشیانس. سومین پسرزاده نشده زردشت و موعود مزدیسنا.

اوستا: - saošyant، پازند: saošyōs

«سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزاره هوشیدرماه، دوشیزه ای به نام «گواک پد» (=کسی که دارای پدر افزاینده است) که از نسل زردشت است در آب می رود و می نشیند و از آن می خورد. این دوشیزه که هرگز با مردی هم بستر نشده است از نطفه زردشت آستن می شود و سوشیانس از او متولد می گردد. سوشیانس همانند خورشید نورانی است با شش چشم به هر طرف می نگرد و چاره درد ناشی از دروج را می یابد. فره کیانی با اوست. دوران او فقط پنجاه و هفت سال است. چون به سی سالگی رسد با اورمزد و امشاسپندان گفتگو کند و در این زمان به مدت سی شبانه روز خورشید در میان آسمان می ایستد (دینکرد، ص ۶۷۴، س ۴ به بعد)، (همان، ص ۴ - ۹۳).

۹- salm : فرزند فریدون، سرزمین روم و صقلاب و برج و آنچه بدان نواحی اتصال داشت بدور رسید.

«چون سام نریمان به فرمان افریدون سلم را به جانب روم برد، و پادشاه روم به طاعت پیش آمد، سام سلم را بر تخت پادشاهی نشانند، و ملک الروم را کرسی زرین نهاد، و سام تاج برگرفت و بر سر سنم

نهاد، و گفت این است قیصر قیصران، و آن لقب بر پادشاهان روم بماند.... (مجمل التواریخ
والقصص، ص ۶۲۴).

۱۰- tūč: توج، تور، یکی از پسران فریدون که سرزمین ترک و چین و خزر به او رسید.
«طبری و بیرونی: طوج. مسعودی: اطوج و سلم و ایراج، جیم را انداخته و جای آن نون آوردند و گفتند
ایران الشهور و شهر الملک، (مروج الذهب. قاهره. ج ۱، ص ۹۷).
دینوری: طوس (اخبار الطوال ص ۱۱)، به جای سلم: شرم و به جای طوج طوژ ضبط شده است. طبری
در جایی: سرم (ص ۴۳۳). (نقل از حاشیه مجمل التواریخ و القصص ص ۲۷).

اوستا، - tūra-: پارسی مانوی: twr'n

۱۱- ērič: ایرج، یکی دیگر از پسران فریدون که فرمانروای ناحیه میانه عالم یعنی «خنارث» شد.
پازند: eraz، فارسی نو: ایرج

نام این سه پسر در اوستا به صورت نام سه قبیله به شرح زیر آمده است:

اوستا: airya- tūirya- sairima-

پهلوی: Ērān-šahr tūrān hrōm

فارسی نو: ایرانشهر، توران، روم

۱۲- anāhīd: اناهید. ناهید. یکی از ایزدان زن، نام دیگر ستاره ونوس.
اوستا: - anahītā، «ناهید» صورت دیگر اناهید است.

«ایزدی که بالاخص بدین نام موسوم است ایزد آب است که به نام اردویسوره اناهیت خوانده شده.
فرشته نگهبان آب. در آیین زردشتی نگهبانی عنصر آب با فرشته اناهیتا (ناهید) است، این فرشته
در نزد ایرانیان قدیم دارای مقام بلند و ارجمندی است. برخی از خاورشناسان نوشته اند که ممکن است
ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه سومر موسوم به ایشتار که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده می شد به وجود
آمده باشد، ایشتار که مادر و مولد نوع بشر تصور می شد در برخی از خصایص شباهتی با ناهید دارد و
ممکن است بعدها در بیرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه
پرستش ناهید ایرانی کرده باشند...» (لغتنامه دهخدا ص ۲۶۴) مهم ترین معابد ناهیدی در ایران
عبارتست از: معبد بزرگ ناهید در کنگاور.

۱۳- xwarrah ī kayān: فره کیان، در لغت نامه دهخدا: کیان خوره.

در آندراج: کیاخوره، در ناظم الاطباء: کیان خره، کیاخوره. این واژه از دو جزء فر + کیان تشکیل
شده است. «فر - شأن و شوکت و رفعت و زیبایی و نور و روشنی و فرمند و فرهمند و فرهومند به معنی
مردم نورانی و آن را پرورنده نیز گویند.» (آندراج، ص ۱۳۰۴).

«کیان خره - به معنی کیاخره است چه کیان پادشاهان و خره نوری و پرتوی را گویند که از
جانب خدای تعالی به بندگان فایض شود. که بدان سبب بعضی پادشاهی و ریاست کنند و بعضی
صنعت و حرفت آموزند» (برهان قاطع، ص ۱۷۵۲).

۱۴- āyaf: آیفت = آیفتن، موهبت، حاجت.

«آیفت = به معنی حاجتی باشد که از خالق و مخلوق خواهند.» (آندراج، ص ۱۱۶)

دریاچه درین

«استعفانامه فرستادم» - منظورش تحصیلات عالی در خارج است؟»

هر دو یکصدا پاسخ دادند: «بلی»
 الگ سرش را تکان داد و گفت: «خوب، خوب،
 داداش کوچولو!» آنگاه نگاهی به والدینش انداخت:
 «فکر می کنم حالا برای هر کاری دیر است - اگر برای
 وزارتخانه استعفانامه فرستاده باشد!»

هر دو با هم جواب دادند: «نه، نیست» و در حالی
 که حرف یکدیگر را می بریدند با هم ادامه دادند: «ما به
 مسکو زنگ زدیم - بهشان گفتیم - این چیزی از قبیل
 شور عاشقانه است - و هنوز کاملاً تمام نشده - یک
 چیزی از این قبیل - و آنها این را فهمیدند - و تا آخر ماه
 کاری نمی کنند.»

هوایما درست سر موقع در فرودگاه ولگا گراد
 به زمین نشست. ناگهان پسرشان را در میان خیل
 مسافران دیدند. او در او نیفرم نیروی دریایی با ستاره ها
 و یراقهای سرآستین با قامتی برازنده ایستاده بود.

دیدارشان به خاطر مردمی که در اطراف بودند
 کاملاً عادی بود؛ چهره های خوشحال، در آغوش گرفتن
 و بوسیدن آنها - آنچه می توان پس از یک سال غیبت
 انتظارش را داشت. ولی در اتومبیل ناگهان بغض مادر
 ترکیبید. تلگرافی را در آورد، به سوی پسرش گرفت و
 گفت: «این را بخوان.»

«نمی توانم بیایم کسی جایم را در مدرسه
 نمی گیرد. برای وزارتخانه استعفانامه فرستادم.
 همه چیز عالی. الکساندر.»

فارسی نو: یافتن، یاب.

۱۵ - ērān-āfrīn : ایران آفرین، ایران = آزادگان، آفرین = دعا و ستایش.

این دو واژه بر روی هم به معنای «آزادگان ستوده» می باشد.

۱۶ - bustīg : بست. بستی منسوب به بست.

«بست در ساحل هیرمند در محل التقای آن با رودی که از قندهار جریان دارد واقع و پیوسته جای
 مهمی بوده است. اصطخری گوید جلودروازه بست پلی است تعبیه شده از زورقها مانند پلهای عراق و
 راهی که از زرنج می آید از این پل می گذرد. بست در قرن چهارم دومین شهر مهم سیستان بود، اهالی
 آن مانند عراقیان لباس می پوشیدند و بیشتر آنها با هند دادوستد داشتند.» (لسترنج، ص ۳۶۹).

۱۷ - čāštan : چاشتن، آموختن.

پازند: čāšid